

موسی نجفی



عقلانیت تاریخی و تاریخ‌نگاری معاصر ایران

و «نقد رویکردهای ناصواب»

## اشاره:

مقاله به بررسی برخی تلاشهای سازمان یافته از سوی غربگرایان، مارکسیستها و ملی‌گراهای افراطی و نیز مستشرقین و به نقد تاریخنگاری سکولار پرداخته که حامدانه در صدد تحریف تاریخ معاصر ایران می‌باشند. همچنین به نقد مآخذشناسی‌ها و ارجاع نویسی‌های تاریخی مزبور، به تفصیل پرداخته است.

## ۱- ارزش دیدگاههای تاریخی

توجه به تاریخ امروز در کلیه زمینه‌ها و رشته‌های علمی سکه رایج زمان شده است، تاریخ عقاید اقتصادی، تاریخ اندیشه‌های سیاسی، تاریخ جنبشها و انقلاب‌های معاصر، تاریخ علم و فلسفه و دهها عنوان دیگر بخوبی مؤید این نکته است که توجه به سرچشمه‌ها و پیشینه‌های تاریخی نه تنها نقطه شروع و هسته‌های اولیه هر علمی را معلوم می‌دارد بلکه این توجه سیر تحولات و کاستیها و فزونیهای موضوعی و علمی و مسئله‌سازیهایی بعدی را در هر رشته تا دوران ما مبرهن و معلوم می‌دارد.

البته هر چه در تاریخ علوم مختلف به طرف علوم انسانی به طور اعم و علوم اجتماعی به طور اخص نزدیکتر شویم، صورت مسئله حساس‌تر و ظرافت کار بیشتر و عوامل تحریف و اختلاف افزونتر می‌گردد. یک علت مهم این امر این است که بعد از انقلاب مشروطیت که دو نیروی سکولار و غیر سکولار در این جنبش اجتماعی و سیاسی شرکت داشتند، با توجه به عوامل مختلف سیاسی و اجتماعی، نیروهای مذهبی و اندیشه‌های دینی بعد از دو دهه مجبور به عقب نشینی شده و در غالب سنوات دوران پهلوی اول و دوم از نظر حاکمیت سیاسی (و نه تاثیر اجتماعی و سیاسی) در حاشیه قرار گرفتند، این امر یعنی حاکمیت رسمی فرهنگ غیردینی باعث شد حوادث دور و نزدیک تاریخ تحولات ایران براساس دیدگاهی غیر دینی و به عبارت دیگر نظریه‌های سکولار نوشته شود و سه طیف مارکسیست‌ها و لیبرالهای غربگرا و مدعیان نگارش تاریخ علمی براساس نوعی جهان بینی مادی و غیر الهی و با توجه به تحلیلهای دنیوی و در چارچوب تک بعدی



دیدن انسان به تاریخ نگاری دست یازیدند. در این کتب، بسته به میزان علائق و یا منافع و گاه تقرب به قدرت حاکمه و فرهنگ سکولار آن، حوادث در التقاطی آشکار و پنهان، تحریفی ظریف و سانسوری مرموز به روح و جهتی پیش می‌رفت که به جهان بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها و شناخت‌شناسی‌های سه طیف و منشعبین آنها ربط داده می‌شد. از نظر موضوع شناسی برای هر یک از این دیدگاه‌ها و جریان‌ات مسائلی خاص حساس شده و برعکس مسائلی دیگر در حاشیه قرار می‌گرفت، هر چند مقاطعی تاریخی مانند انقلاب مشروطیت و یا برخی تحولات مهم مانند سقوط قاجاریه و یا شهریور ۲۰ و یا تحولات سنوات ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ لاقلاً از جنبه موضوعی قدر مشترک و یا علائق مرتبط بین همه این طیف‌ها محسوب می‌گشت.

## ۲- مشخصات تاریخ ایران در کتب ایران شناسی (شرق‌شناسی غربیها، ایران‌شناسی روسی)

از نظر تاریخی شاید بتوان کمی به عقب برگشت و ریشه برخی از این نوشتارهای تاریخی را در جریان‌ات و شاخه‌های دیگر در خارج از مرزهای ایران جستجو کرد. در این مورد می‌توان به دو دیدگاه عمده ایران‌شناسی با دو گرایش غربی و شرقی اشارت داشت، دو دیدگاهی که علیرغم اختلاف نظرات زیاد لاقلاً از جنبه موضوعی و طرح مسئله یعنی نگارش تاریخ و سیر حوادث ایران دارای اشتراکاتی بوده‌اند هر چند این دو جریان امروز کاملاً از بین نرفته است ولی بهر حال صورت مسئله تماماً مانند قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ هم نبوده، کاستی‌ها و فزونی‌های قابل توجهی هم یافته است چرا که با برخی نحله‌ها و مکاتب و دیدگاه‌های فکری و سیاسی جدید مزوج شده و در شاخه‌ها و فروعاتی افتاده است که برای یک قرن و یا حتی دهه‌های پیشین قابل تصور و طرح نبوده است. با توجه به تمهیدات فوق مناسب است این دو دیدگاه ایران‌شناسانه را با مشخصات کلی آن به بحث بگذاریم تا با رویکردی تاریخی بسراغ متون تاریخ نگاری معاصر رفته باشیم.

## ۳- سیاست ایران‌شناسی غربی (شاخه‌ای از شرق‌شناسی غرب)

در تاریخ سده اخیر، کتابهای متنوعی بویژه در زمینه تاریخ، سیاست و جامعه‌شناسی ایران نوشته شده است که نویسندگان آنها بطور عمده ایران‌شناسان غربی بوده‌اند. ایران‌شناسی، شاخه‌ای خاص است که در زمان قاجاریه از سوی دولتهای اروپایی براه افتاد و قسمتی از مطالعات آنها را شامل می‌شد. نکته مهمی که در مورد ایران‌شناسی باید توجه داشت، این است که این مطالعات کاملاً در جهت سیاست استعماری اروپا بوده





است و ایران‌شناسانی که روی تاریخ ایران مطالعه کرده‌اند، بطور قطع با سیاست و مسائل سیاسی کار داشته‌اند و معمولاً با انگیزه سیاسی به این تحقیق دست می‌زده‌اند. از طرف دیگر، ایران‌شناسی، شاخه‌ای از شرق‌شناسی در غرب محسوب می‌شده است.

بجز ایران‌شناسی، سه جریان دیگر در تاریخ‌نگاری ایران در دوره قاجاریه وجود داشته است که تاریخ را با آن ملاکها مطالعه می‌کرده‌اند؛ و اینها عبارتند از:

۱. تاریخ‌نگاری مارکسیستی، ۲. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، ۳. تاریخ‌نگاری علمی.

### ۳- الف: مشخصات استعمار در تاریخ ایران

بطور کلی تاریخ حضور مرئی و نامرئی استعمار در کشورهای مختلف، به یک شکل، با یک سطح و در یک زمینه نبوده و آنچه در این باره در ایران قابل تحقیق و بررسی است، ویژگیهایی به شرح زیر دارد:

الف - صدمات فراوانی از ناحیه استعمار به ایران وارد شده است.

ب - ایران مستقیماً تحت سلطه استعمار قرار نگرفت؛ به عبارت دیگر، استعمار در ایران نفوذ داشته، اما این نفوذ، هیچگاه بصورت سلطه مستقیم سیاسی غرب نبود و ایران هرگز بصورت مستعمره رسمی درنیامد. از این رو کمتر رابطه و وضعیت ما نسبت به غرب در تاریخ سنجیده شده است و یا دست کم نفوذ فرهنگی غرب، کمتر از نفوذ سیاسی و اقتصادی آن به بحث گذاشته شده است.

ج - برخی روشنفکران ما در برابر استعمار، دچار نوعی تناقض بوده و هستند. این تناقض به سبب کین و مهر ایشان به غرب بوده است: کین به استعمار غربی و مهر به اندیشه‌های غربی. ایران از استعمار ضربه خورد؛ اما هیچگاه همانند الجزایر و مصر و عراق به اشغال خارجی درنیامد. لذا ایران‌شناسی که شاخه‌ای از شرق‌شناسی بوده، با مصرشناسی که آن هم شاخه‌ای از شرق‌شناسی بوده، فرق می‌کرده است؛ یعنی دیدگاه افراد در ایران درباره استعمار، با دیدگاه مردم کشوری مثل الجزایر تفاوت داشت، و روشنفکری در ایران با تجددخواهی و فرهنگی‌مآبی مترادف شد. در ایران چون استعمار بطور رسمی وجود نداشت، روشنفکران روابط معنوی - فرهنگی خود را با غرب نسنجیدند (مثل پناهنده شدن مشروطه‌خواهان به سفارت انگلستان). البته اشغال ایران در جنگ بین‌الملل اول و دوم، تاحدودی بر هوشیاری ملی ایرانیان افزود؛ به عبارت روشنتر،



آزادیخواهان ایران تا حدودی احساس خطر کردند و فهمیدند که خارجی‌ان وقتی منافع خود را بدست آوردند، خیانت می‌کنند. شرق‌شناسی در مورد ایران زمانی شروع شد که در اروپا دو جریان پوزیتیویسم و پراگماتیسم غلبه داشت. به این مطالب می‌توان چند مورد و مشخصه دیگر هم افزود:

الف - تجدد و ترقی و فرنگی‌مآبی باهم در ایران رواج یافتند و مترادف همدیگر خوانده شدند.

ب - در رابطه فرهنگی و معنوی با غرب، تفکر و تعمقی نمی‌شد.

ج - انحطاط عصرطلایی ایران، با انقلاب صنعتی اروپا مصادف شد.

ایرانیان در جنگ جهانی اول و دوم که ایران مستقیماً اشغال شد، متوجه استعمار شدند.

۳- ب: منابع ایران‌شناسی:

۱. دیپلماتها (کارمندان دولتی)،

۲. تجار،

۳. افراد ماجراجو،

۴. ثروتمندان جهانگرد،

۵. میسیونرهای مذهبی.

۳- ج: عیوب شرق‌شناسی (ایران‌شناسی)



در کتابهایی که ایران‌شناسان غربی نگاشته‌اند، بطور عمدۀ معایبی به شرح زیر مشاهده می‌شود:

۱. در این کتابها، دیدگاه غربی و غیرایرانی بوده است؛ که از یک جنبه ممکن بود خوب باشد، زیرا این امکان وجود داشت که مجموعه مسائل سیاسی و فرهنگی بدون تعصب و دیدگاه ایرانی تجزیه و تحلیل شود. اما عیب آشکارش این است که شناختش سطحی بود و مجموعه مسائل ایران در کل بطور ریشه‌ای شکافته نمی‌شد و روابط درون آن بخوبی درک نمی‌شد.

۲. ایران‌شناسی غربی با نوعی غرور و تکبر اروپایی همراه بوده؛ درحالی‌که در کتابهای غربی، ایجاد و ترویج

تفکر برتری ابدی غرب بر شرق دنبال می‌شده و این مسئله غربیان را تا حدودی از درک حقایق تاریخ ایران

محروم می‌کرده است.



۳. ایران‌شناسی چون با استعمار همراه بود، می‌کوشیدند که در

آن اقلیتهای مذهبی و ملی ایران را تحریک کنند تا در مواقع لزوم، آنان را در جهت منافع خود سوق دهند؛ مثلاً حتی در کتابهایی مثل یکسال در میان ایرانیان نوشته ادوارد براون، مطالب دروغ و مظلوم‌نماییهای کاذب زیادی در مورد بهائیت، بابیت و غیره نوشته شده است. اینان نقش اقلیتها را مهم جلوه می‌دادند و تعداد و تأثیر آنان را بیشتر از حدی که بوده بیان می‌کردند.

۴. برای سست‌کردن رابطه ملی و مذهبی، بخصوص در چند

مورد زیر، بر عناصر غیرمذهبی و ملی و ناسیونالیستی تأکید می‌کردند:

الف - رابطه دین و سیاست،

ب - وحدت فرهنگی ملتها،

ج - رابطه هر یک از کشورهای اسلامی با کل جهان؛ و لذا گاه این دیدگاه باعث می‌شده است که

شرق‌شناسان روی جزئیات خاصی دست بگذارند.

۵. از درک کلیت تاریخ ایران عاجز بودند و به همین دلیل، بسیاری از نقاط کلیدی را درک نکردند.

۶. سیاست ایران‌شناسی غربی با سیاست اسلام‌شناسی مخلوط شد. غربیها بیشتر سنی‌شناس بودند تا

شیعه‌شناس؛ بنابراین، چون مطالعه‌های درباره شیعه نداشتند، نمی‌توانستند مفاهیم و عمق مفاهیم مذهب شیعه را از مذهب سنی تشخیص دهند و مفاهیمی چون توکل، تقیه و انتظار هرگز برای آنها تبیین نشد. شرق‌شناسان بعدها فهمیدند که شیعه، فرقه‌ای عدالت‌طلب و عقلگرا بوده و در بسیاری از جنبشهای اسلامی نقشی مؤثر داشته است.

آنچه در کتابهای ایران‌شناسی از دید غربیها درباره ایران نوشته شده است را می‌توان بطور کلی در موارد

زیر خلاصه کرد:



۱. ایرانیان از اندیشه و اندیشیدن محرومند، ۲. ایرانیان خاموشند و مطیع حاکمان، ۳. ایرانیان، چاکرمنش و متملق‌اند، ۴. ایرانیان از نقد، اجتهاد و انتخاب محرومند، ۵. ایرانیان، ملتی مرده‌اند.

پس در کل می‌توان نتیجه گرفت که کتابهای ایران‌شناسی غربی غیرقابل اعتماد، تحقیرکننده و تحریف‌آمیز بوده‌اند و هستند؛ بنابراین، کسانی که می‌خواهند از این کتابها استفاده کنند، حتماً باید منابع دیگر را هم مدنظر داشته باشند. موارد غیر قابل اعتماد، درخصوص نتایج دوره قاجار، بیشتر محسوس است.

#### ۴- ایران‌شناسی روسی (شرق‌شناسی مارکسیستی)

در کتابهای ایران‌شناسی روسی، جنبه‌های مثبت کمتر و جنبه‌های منفی زیادتر بوده است؛ که به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. از ویژگیهای این کتابها این است که به ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی ایران، توجهی جدی دارند. از طرفی روسها در همان فضای فکری غربیان سیر نمی‌کردند. آنها به روستاها می‌رفتند و یا از جاهایی دیدن می‌کردند که نگاه غربی معمولاً به‌دنیا آن نبود؛ منتها این مطلب را به افراط می‌کشاندند، چنانکه بررسی ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی بطور افراطی و یک‌بعدی صورت می‌گرفت، مثلاً نقش تجار تنباکو را در نهضت تحریم بسیار برجسته و در نهایت، طبقه تجار را موجد و رهبر این نهضت معرفی کردند و دست آخر هم گفتند طبقه تجار بود که نهضت تنباکو را بوجود آورد؛ و با همین نتیجه‌گیری، کل حرکت تنباکو در کتابهای ایران‌شناسی روسی نفی می‌شود.

۲. ویژگی دیگر این کتابها این است که نقش توده مردم در انقلاب و جنبش و مخالفت آنان با قدرتهای زمان برجسته می‌شود (بعنوان مثال، به مبارزات مردم علیه سلاطین بیشتر توجه می‌شود تا شرح سلطنت حاکمان).

۳. ویژگی سوم عبارت است از: مناقشه، مخالفت و زیر سؤال بردن ایران‌شناسان غربی؛ که این تاحدودی از محاسن این کتابها است. در این کتابها، به روایتهای رسمی ایران‌شناسهای غربی به دیده تردید نگریسته می‌شود.

و اما از عیبهای جدی این مطالعات، عبارت است از:



۴. دیدگاه در این مطالعات، غیرایرانی و مارکسیستی بود. مارکسیست‌ها در مطالعات تاریخی، دو گروه بوده‌اند و هستند:

الف - ارتدوکس به معنای جزم‌گرا و بی‌انعطاف؛ که مارکسیست‌های متعصب در اصول مارکسیسم - لنینیسم، در این گروه قرار می‌گرفتند.

ب - چپ جدید که طرفداران آن بعضی مفاهیم مارکسیستی را حفظ کردند اما خود را به همه اصول مارکسیسم پایبند نمی‌دانستند و نمی‌دانند. بنظر می‌رسد بررسی تاریخ ایران از دیدگاه هر دو گروه، اشتباهات و انحرافات جدی تاریخی و فکری داشته است. دهها کتاب و مقاله چپ‌های قدیمی مانند توده‌ایها و یا چپ‌های جدید در قالب‌های جامعه‌شناسی سیاسی و غیره، بدون درنظر گرفتن واقعیات تاریخی و مبتنی بر ذهنیات کلیشه‌ای است (تحلیل ذهنیات طبقاتی و مارکسیستی به تحولات و واقعیات تاریخی).

۵. از ایرادهای دیگر شرق‌شناسی روسی این است که همه فجایع را به گردن سرمایه‌داران غربی می‌انداختند و وقتی می‌خواستند بدبختی‌های تاریخ ایران را بشناسانند، می‌گفتند همه بدبختی‌ها از اشراف و سرمایه‌داران بوده است. و این دیدی یک‌بعدی و اقتصادی صرف است که از درک بسیاری از ظرایف و اصالتها عاجز است؛ مثلاً یک تاجر اصفهانی که دوازده هزار کیسه تنباکوی خود را در راه استقلال کشور و مبارزه با امتیاز رژی و عمل به حکم تحریم، آتش می‌زند، با اینکه از تجار سرمایه‌دار است، دید طبقاتی و منافع اقتصادی خود را کنار می‌گذارد و با نوعی احساس تکلیف شرعی، به استقلال کشور کمک می‌کند. اینگونه ایثارها و فداکاری‌ها را نمی‌توان با تحلیل مارکسیستی درک کرد.

۶. دیدگاه شرقی (روسی)، نوعی دگماتیسم افراطی بوده است؛ به عبارت دیگر، این دیدگاه، با نگرش تک‌بعدی و تک‌عاملی پیش می‌رود و با تعصب شدید انحرافی همراه است (این است و جز این نیست). طرفداران این دیدگاه در پی آن بودند که بینش جدلی دیالکتیک را از نظر فلسفی، معیار سنجش تاریخی قرار دهند و براساس تز، آنتی‌تز و سنتز، تاریخ ایران را شرح دهند. به همین دلیل بود که این معیار، ایرانشناسی‌های شرقی را به «جزمیت» می‌رساند و این ایراد، به دیدی تک‌بعدی، آنهم بُعد مادی منجر می‌شد و طرفداران این دیدگاه، بیشتر ارزشها را در تاریخ ذبح می‌کردند یا در جایگاه خود قرار نمی‌دادند.







۷. موضوعهایی که طرفداران این دیدگاه بیشتر به آنها علاقه داشتند، عبارت بودند از: مشروطیت، قیام جنگل و توپخانه پیشه‌وری و نیز وقایعی که به‌نحوی به منافع روسیه مربوط می‌شد.

۸. در حمله به تزار در وقایع ایران، در نوشته‌های روسی قصد این بود که به‌نوعی خود را از مظالم تزاری تبرئه کنند (البته این تبرئه تا آنجا پیش نمی‌رود که اشغالگران غنایم تزارها را به صاحبانش برگردانند).

۹. دیدگاه مارکسیستی، همانند دیدگاه لیبرالیستی، در نهایت مادی و منفعت‌طلبانه و بدور از تحلیل ارزشها و عوامل غیرمادی بوده است؛ و طرفداران این دیدگاه هیچگاه نتوانسته‌اند ارزشها و عواملی را که در لابلای سطور تاریخ ایران همیشه زنده بوده و باعث حیات ایران و ایرانی می‌شده است، ببینند.

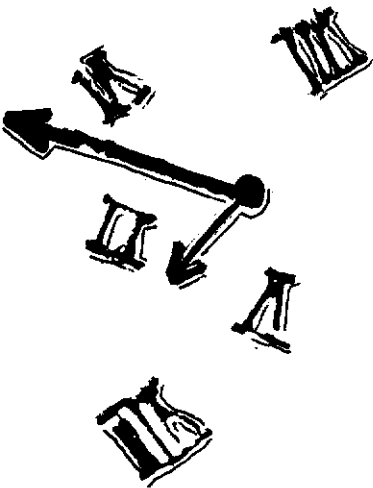
بنظر می‌رسد آنچه در تاریخ‌نگاریهای امروز در مورد دو دههٔ اخیر انجام می‌گیرد، نه‌تنها تلفیق دو جریان مزبور است، بلکه به‌نوعی برداشتهای تاریخی با دیدگاههای غربی چپ جدید و یا راست جدید و یا نوعی تفسیرهای جامعه‌شناختی در تاریخ است؛ که البته در اکثر این نوشته‌ها، تاریخ نه موضوعیت بلکه به‌نحوی طریقت این نکته را دارد که نظریه‌ها و قالبهای ازپیش تعیین‌شدهٔ نویسندگان مزبور را اثبات کند.

بنظر می‌رسد هرچند که ارتباط تاریخ سیاسی با اندیشهٔ سیاسی و یا جامعه‌شناسی سیاسی و سایر مباحث جدید ممکن است در فهم تاریخی و یا تاریخ‌فهمی امروز ما بسیار مؤثر باشد و در این دادوستد و رفت‌وبرگشت، روشناییهای مفیدی هست، این مهم نباید باعث شود که تاریخ فقط وسیله‌ای برای اثبات فرضیه‌ها و یا نظریاتی باشد که بیش از آنکه در حوزهٔ تاریخی باشند، در حوزهٔ سیاست و یا حوزه‌های غیر تاریخی دیگر قبلاً تکلیفشان معلوم شده باشد.

۵- جزء و کل و عقلانیت در سه گرایش و سطح بررسی تاریخ (نقلی،

تحلیلی، فلسفه تاریخ)

اما تأثیر ایران‌شناسی غربی و شرقی به نظر می‌رسد در دو جهت هم در متن و مادهٔ تاریخی و هم در صورت تاریخ و تحلیل آن در مقاطعی خود را نشان داده است از این جهت برای روشن شدن مسئله مناسب است با دیدگاه و تقسیم‌بندی استاد متفکر و فیلسوف اسلامی معاصر مرتضی





مطهری سراغ مسئله رفته و از مطلب ایشان به عنوان تمهیدی برای ورود به بحث خودمان استفاده نائیم. استاد در مباحث خود ضمن تقسیم‌بندی تاریخ به سه شاخه و زیر مجموعه تاریخ نقلی، تاریخ تحلیلی و فلسفه تاریخ معتقدند که:

تاریخ را سه گونه می‌توان تعریف کرد. در حقیقت سه علم مربوط به تاریخ می‌توانیم داشته باشیم که با یکدیگر رابطه نزدیک دارند.

۱- علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسانها در گذشته، در مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد. هر وضع و حالتی و هر واقعه و حادثه‌ای تا به زمان حال، یعنی زمانی که درباره‌اش قضاوت می‌شود، تعلق دارد، «حادثه روز» و «جریان روز» است و ثبت چنین وقایعی از قبیل «روزنامه» است. اما همین که زمانش منقضی شد و گذشته تعلق یافت جزء تاریخ می‌گردد و به تاریخ تعلق دارد. پس علم تاریخ در این معنی یعنی علم به وقایع و حوادث سپری شده و اوضاع و احوال گذشتگان. زندگینامه‌ها، فتحنامه‌ها، سیره‌ها، که در میان همه ملل تألیف شده و میشود از این مقوله است.

علم تاریخ، در این معنی، اولاً جزئی یعنی علم به یک سلسله امور شخصی و فردی است نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد و ضوابط و روابط، ثانیاً یک علم «نقلی» است نه عقلی، ثالثاً علم به «بودن»ها است نه علم به «شدن»ها. رابعاً به گذشته تعلق دارد نه به حاضر. ما این نوع تاریخ را «تاریخ نقلی» اصطلاح میکنیم.

۲- علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌های گذشته که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته بدست می‌آید. آنچه محتوا و مسائل تاریخ نقلی را تشکیل میدهد، یعنی حوادث و وقایع گذشته، به منزله «مبادی» و مقدمات این علم بشمار می‌روند. و در حقیقت آن حوادث و وقایع برای تاریخ به معنی دوم، در حکم موادی است که دانشمند علوم طبیعی در لابراتور خود گرد می‌آورد و آنها را مورد تجزیه و ترکیب و بررسی قرار می‌دهد که خاصیت و طبیعت آنها را کشف نماید و به روابط علی و معلولی آنها پی ببرد و قوانین کلی استنباط نماید. مورخ به معنی دوم، در پی کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی و معلولی آنها است تا به یک سلسله قواعد و ضوابط عمومی و قابل تعمیم به همه موارد مشابه حال و گذشته دست یابد. ما تاریخ به این معنی را «تاریخ علمی» اصطلاح می‌کنیم.



هر چند موضوع و مورد بررسی تاریخ علمی حوادث و وقایعی است که به گذشته تعلق دارد، اما مسایل و قواعدی که استنباط می‌کند اختصاص به گذشته ندارد، قابل تعمیم به حال و آینده است. این جهت تاریخ را بسیار سودمند میگرداند و آنرا بصورت یکی از منابع «معرفت» «شناخت» انسانی در میآورد و او را بر آینده‌اش مسلط می‌نماید.

فرقی که میان کار محقق تاریخ علمی با کار عالم طبیعی هست اینست که مواد بررسی عالم طبیعی، یک سلسله مواد موجود حاضر عینی است و قهراً بررسیها و تجزیه و تحلیلهايش همه عینی و تجربی است. اما مواد مورد بررسی مورخ در گذشته وجود داشته و اکنون وجود ندارد، تنها اطلاعاتی از آنها و پرونده‌ای از آنها در اختیار مورخ است. مورخ در قضاوت خود مانند قاضی دادگستری است که بر اساس قرائن و شواهد موجود در پرونده قضاوت میکند نه بر اساس شهود عینی. از اینرو تحلیل مورخ، تحلیل منطقی و عقلانی است که در لابراتوار عقل با ابزار استدلال و قیاس انجام میدهد نه در لابراتوار خارجی و با ابزاری از قبیل قرع و انبیق. لذا کار مورخ از این جهت به کار فیلسوف شبیه‌تر است تا کار عالم طبیعی.

تاریخ علمی مانند تاریخ نقلی به گذشته تعلق دارد نه به حال و علم به بودنها است نه علم به «شدنها» اما بر خلاف تاریخ نقلی، کلی است نه جزئی، عقلی است نه نقلی محض.

تاریخ علمی در حقیقت بخشی از جامعه‌شناسی است، یعنی جامعه‌شناسی جامعه‌های گذشته است. موضوع مطالعه جامعه‌شناسی اعم است از جامعه‌های معاصر و جامعه‌های گذشته. اگر جامعه‌شناسی را اختصاص بدهیم به شناخت جامعه‌های معاصر، تاریخ علمی و جامعه‌شناسی دو علم خواهند بود اما دو علم خویشاوند و نزدیک و نیازمند به یکدیگر.

«فلسفه تاریخ، یعنی علم به تحولات و تطورات جامعه از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات. به عبارت دیگر: علم به «شدن» جامعه‌ها نه «بودن» آنها.

### «نقد تاریخ نگاری معاصر با تقسیم بندی ماده و صورت تاریخی

با توجه به تقسیم‌بندی مورد بحث که توسط استاد مطهری انجام شده می‌توان اذعان داشت که در هر سه مورد و فراز مورد تقسیم در تاریخ نگاریهای سده اخیر تفکرات و ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های سکولار خود را بر

تاریخ‌نگاری در ایران تحمیل و گاه حاکم گردانیده‌اند بخصوص این مهم در صورت تاریخ و یا به اصطلاح استاد در تاریخ علمی و تحلیلی بیش از ماده تاریخ خود را نشان می‌دهد و معمولاً جهان‌بینی‌ها و شناخت‌شناسی‌های مکاتب و علوم اجتماعی با حضور در صورت ترکیبی تاریخ، ماده تاریخ و جزئیت تاریخ را جهت خاصی می‌دهند. این دو مهم در قسمت سوم بحث یعنی فلسفه تاریخ بسیار مهم‌تر و دارای ابعاد وسیع‌تری شده و روح حاکم بر تاریخ، قوانین و سنن و قواعد حرکت و تکامل، علل تحولات و فلسفه‌تطور و حرکت جامعه و تاریخ را به گونه‌ای تفسیر و آرایش و جهت می‌دهد که ماده تاریخ و صورت آن در قالب تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی و یا علمی بعنوان اجزایی کوچک آن فضا و روح کلی جهت و تبیین می‌شوند و از این نظر بایستی به جرأت ادعا نمود که سکولاریزم حاکم بر ایران در بعد از انقلاب مشروطه، بخصوص در دانشگاه‌ها و رشته‌های علوم اجتماعی شامل تاریخ، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در این سیر و فضا و روح کلی، به قالبها و دیدگاهها و جهت‌سازیهایی رسیده‌اند که هر یک در جای خود قابل نقد و بررسی می‌باشند و اما درباره تاریخنگاری سده اخیر ایران و تاریخنگاری بعد از انقلاب باید این نکته را یادآوری نمود که تاریخنگاری بعد از انقلاب از این جهت ارزش دارد که یک تاریخ برای عامه مردم بوده است و طبعاً همه مردم به جهت مشارکت در انقلاب اسلامی علاقه داشته و دارند تا حوادث را دقیق‌تر و محسوس‌تر از قبل بدانند و بشناسند و گذشته خود را بهتر تحلیل کنند. بعد از انقلاب اسلامی، این ذوق و شوق در مردم بیشتر شد؛ چراکه این احساس در وجدان ملی پدید آمد که تاکنون حقایق زیادی درباره رژیم شاهنشاهی و حکومت پهلوی وجود داشته که از مردم مخفی مانده است هر چند بخشی از این حقایق، اول انقلاب برملا شد و مردم احساس نمودند مطالب زیادی در گذشته آنها وجود داشته که نمی‌دانند و باید بدانند و این خود عامل مضاعفی در میل به دانستن هر چه بیشتر تاریخ گردید.

اما از بعد دانشگاهی و تاریخ علمی، بنظر می‌رسد محدوده رشته تاریخ و علم تاریخ، به درسی به نام تاریخ محدود نمی‌شود؛ بلکه در اکثر رشته‌های علوم انسانی، تاریخ نقش مؤثری دارد و رشته‌های علوم سیاسی، علوم اجتماعی و حتی فلسفه، رشته‌هایی هستند که به این رشته مربوط می‌شوند؛ یعنی در همه اینها، تاریخ نقش مؤثری دارد یا دست کم «ماده» آن از تاریخ گرفته شده است و «صورت» مسئله در حوزه همان علوم و





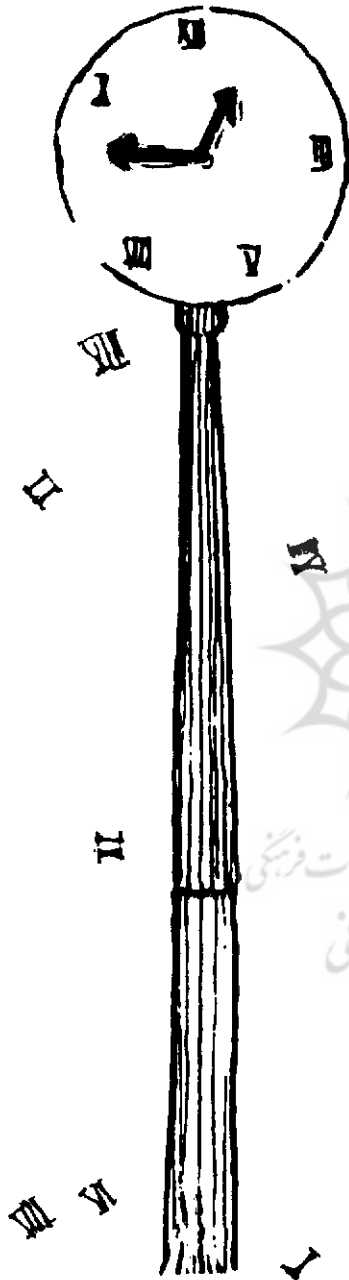
رشته‌ها به بحث گذارده می‌شود. بنابراین، تاریخ در بعضی رشته‌های علوم انسانی مانند علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، جزو شاهراهها و گذرگاههای اصلی است و در برخی مواقع، تنها گذرگاهی است که بعنوان ماده کار، می‌توان از آن استفاده کرد. این مسئله بعد از انقلاب، بیشتر شناخته شده و مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به بحث استاد مطهری و مطالبی که عنوان نمودیم که وقتی از تاریخ نقلی و تحلیلی صحبت می‌کنیم، تاریخ نقلی و تحلیلی، همان ماده تاریخ و صورت تاریخ هستند.

ماده تاریخ، همان اصل واقعه است که معمولاً هم نباید در آن اختلاف باشد. مثلاً اینکه آقا محمدخان قاجار در چه سالی به سلطنت رسید، قیام مشروطیت در چه سالی واقع شد، و انقلاب اسلامی در چه سالی پیروز شد، اینها همه ماده تاریخ است. به طور حتم تحلیل این وقایع، بحث دیگری است که معمولاً وقتی به آن قسمت می‌رسیم، اختلافات شروع می‌شود.

منتها در تاریخ ایران، بخصوص بعد از مشروطه، در همان ماده تاریخ هم اختلاف بوده و به عبارت دیگر، در اصل بعضی از وقایع مشکل و اختلاف نظر جدی وجود دارد. امام خمینی معتقد بودند که انقلاب مشروطیت را مردم و علما انجام دادند ولی تاریخ آن را امثال «کسروی»ها نوشتند. این بزرگترین دشواری تاریخ‌نویسی ایران طی دهه‌های اخیر بوده است؛ چون فضای سکولار به نحوی است که می‌خواهد انقلاب مشروطه و بطور کلی تحولات سده اخیر ایران را براساس قالبهایی که خود دارد، تحلیل نماید. بسیاری از تاریخ‌نگاران دهه‌های قبل و مورخان بعد از انقلاب، یا تاریخ‌نویسانی که به نحوی غیردینی فکر می‌کنند، چنین اظهار می‌دارند که ما فقط اسناد چاپ می‌کنیم و می‌خواهیم تاریخ علمی بی‌خط و بدون فضاوت بنویسیم.

بنظر می‌آید این حرف وقتی خوب تحلیل شود، تنها شعاری بیش نیست؛ چرا که اینان در همان اسناد منتشر کردن‌ها و در همان ماده تاریخ بحث کردن‌ها، دستبردهایی در متن انجام می‌دهند به چند عنوان از این دستبردها و کوتاه و بلندکردنهای تاریخی اشاره می‌نمائیم:

اولاً در برخی کتب تاریخی وقتی می‌خواهند اسناد ارائه دهند، اسناد را گزینش کرده و می‌کوشند اسنادی را بدست دهند که خودشان مایل به چاپ آن هستند. ممکن است راجع به یک شخص یا یک جریان ده سند و



یا بیشتر وجود داشته باشد و همه آنها هم سند باشد؛ ولی در این کتب فقط سندی خاص را ارائه می‌دهند. چرا؟ چون نکاتی در سایر اسناد و مدارک مکمل سند اول وجود دارد که جریانات تاریخنگار نمی‌خواهند منتشر شود.

از طرفی، گاه همین اسناد گزینش شده را هم تماماً ارائه نمی‌دهند؛ از جمله کسروی در تاریخ مشروطیت نامه‌ای از مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را به مرحوم آقاجانی اصفهانی نقل می‌کند، اما عجیب اینجاست که قسمتی از آن نامه را می‌آورد. بعضی از اسناد مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در دوره‌های بعد به این دسته از تاریخ‌نویسان منتقل شد و به دست امثال کسروی و سناتور ملک‌زاده افتاد. ولی می‌بینیم بعضی از این اسناد، قبل و بعد دارد؛ یعنی حتی آن اسناد نقل شده، سانسور شده است و این شگفت‌انگیز است؛ زیرا اگر آنان آنطور که خودشان را بیطرف معرفی می‌کردند، چرا همه سند را ارائه نداده‌اند؟

از سوی دیگر، در برخی کتب تاریخی بعضی وقتها اسناد را با زمینه‌هایی خاص منتشر می‌کنند و در جایگاهی قرار می‌دهند که در آن زمینه و جایگاه، سند بزرگ یا کوچک می‌شود. مورخ می‌تواند با شگردهای علمی و فوت و فنی که در این کار دارد، یک سند بسیار حساس را مثلاً در پاورقی و حاشیه متن بیاورد که اصلاً ارزش آن مشخص نشود؛ به عبارت دیگر، می‌تواند اسناد را بزرگ و کوچک کند و در جاهایی قرار بدهد که ارزش آن آنطور که باید و شاید معلوم نشود و وقتی هم اعتراض شود که این سند مهم و با این محتوا، چرا



در اینجا قرار داده شده است، این پاسخ شنیده می‌شود که اصل سند آورده شده است و قضاوت به‌عهده خواننده خواهد بود درحالی‌که اصل واقعه و حرکت اینطور بوده است، مورخ می‌تواند عین سند و متن تاریخ را بی‌آنکه در آن دستی ببرد، در جایی در کتابش قرار دهد که القای نظر کند.

مطلب دیگری که متأسفانه قبل از انقلاب بطور مطلق مطرح بوده ولی بعد از انقلاب بصورت نسبی درآمده، این است که بسیاری از اسناد در انحصار بعضی افراد است؛ یعنی برخی از افراد و خانواده‌ها، این اسناد را در انحصار خودشان گرفته‌اند و اصل اسناد بسیاری از وقایع را منتشر نمی‌کنند. البته بعد از انقلاب، مراکز اسنادی در ایران پا گرفت و متکفل اینگونه امور شد و اسنادی از خانواده رژیمن پهلوی و فراریان در خارج نشسته بدست آمد ولی به دلیل اینکه در برخی سنوات در این مراکز از مورخان مسلمان یا مسئولان متعهدی که تاریخ‌شناس باشند، کمتر استفاده شد، بعد از مدتی دوباره از همان طیف‌های ذتی‌نفع غیردینی دعوت گردید تا این اسناد را طبقه‌بندی کنند و این خود برای مدتی به صورت مسئله‌ای تأسفانگیز در آمد؛ تا حدی که امروز شاهدیم در برخی از این مراکز، همان مورخان سابق فعالیت می‌کنند و یا از مورخانی استفاده می‌شود که به‌نحوی به انحطاط گذشته جامعه ایران وابستگی و یا ارادت دارند؛ در نتیجه اگر عین اسناد را هم منتشر کنند، گزینش و کم و زیاد کردن مطالب و در جایی خاص قرار دادن اسناد، همچنان وجود دارد و اینان در واقع اسناد تاریخی را در آن جایگاه اصیل خود مطرح نمی‌کنند.

#### ۷- جابجایی سرفصل‌ها، رجال‌شناسی و تقسیم ادوار و موضوعات تاریخی

بحث جالب دیگری که درخصوص مورخان و تاریخ‌نگاریهای سده اخیر ایران وجود دارد و بعد از انقلاب توجه به آن رایج گردید و اولین کسی هم که جامعه را متوجه کرد، امام خمینی بودند، این است که جریان تاریخ‌نگاری سکولار ایران، تحولات و سرفصل‌های تاریخ ایران را مطابق آنچه خود می‌خواستند، تحلیل کرده‌اند. یعنی وقتی می‌خواستند تاریخ را تقسیم‌بندی و سرفصل‌های هر مقطع از تاریخ را مشخص کنند، علایق و سلیق شخصی خود را نیز دخالت می‌دادند؛ مثلاً تاریخ صفویه، قاجاریه و وقایع دوره پهلوی را چنان تقسیم‌بندی کردند که با دستگاه فکری، حُب و بغض‌ها، سود و زیانها خود آنها کاملاً همساز باشد.



راجع به رجال سیاسی کشور هم می‌کوشیدند براساس کلیشه‌ها و علائقی که خود دارند، نظر بدهند، چه مثبت و چه منفی.

به عنوان مثال بعد از انقلاب، رجال دوره پهلوی اغلب منفور بودند و انقلاب هم روی آنها حساسیت قابل توجهی نشان می‌داد. در مقابل، علمای آن دوره، همچون مرحوم مدرس، مثبت ارزیابی می‌شدند. اما اگر قدری عقبتر برویم، می‌بینیم که این حساسیت دیگر وجود ندارد. یعنی به شاهان قاجار هنوز از دید مورخ دوره پهلوی نگاه کرده می‌شود؛ و به صفویه و شاه‌عباس یا شاه‌طهماسب، باز هم از دید مورخان غربی نظر افکنده می‌شود. از این مورد می‌توان به عنوان نمونه به تحلیل شخصیت مذهبی و سیاسی شاه طهماسب نظر کرد که بخاطر عدم قبول درخواست فرستادگان اروپایی در دربار قزوین و تحقیر آنان در کتب مورخین غربی و یا غربگرا مورد طعن و تخفیف و تحریف شخصیت واقع می‌شود.

به رجال مثبت آن ادوار هم گاه به همین صورت نگرسته می‌شود؛ مثلاً وقتی کسی بخواهد به جنبه‌های مثبت در شخصیت مرحوم قائم مقام فراهانی و امیرکبیر و سیدجمال‌الدین اسدآبادی و امثال آنها اشاره نماید، روی همان زاویه‌هایی دست می‌گذارد که جریان یکسویه تاریخ‌نگار روی آن دست می‌گذاشتند؛ درحالی‌که بعضی از آن زوایا ممکن است از نظر واقعیت منفی باشد و زوایای دیگری در این رجال برای جامعه ارزش بیشتری داشته باشد.

شاید امروز برای جامعه ما این یک ارزش باشد که فرزند یک فرد از قاعده هرم و از متن مردم فرزند یک آشپز - یعنی مرحوم امیرکبیر - به پست صدارت رسیده است. اما مورخان دوره پهلوی نمی‌خواستند به آن ابعاد بها بدهند که چطور قاعده بسته دوره قاجار تحمل نموده که یک بچه آشپز به صدراعظمی برسد؟ از آنجا که قصد و نیت مورخ دوره پهلوی این بود که دوره قاجاریه و صفویه را سیاه نشان دهد و بگوید همه پیشرفتهای ایران مربوط به دوره رضاخان و محمدرضا است، با این نگرش بسیاری از جنبه‌های تاریخ گذشته را خراب می‌کند. این مورخان بر روی کمتر نکته و نقطه‌ای که کلیت تحلیل آنها را برهم بزند، دست می‌گذارند. البته در تاریخ‌نگاری دوره پهلوی و نیز سکولاریسم تاریخ‌نگاری معاصر چند استثنا هم وجود دارد، غیر از یک دوره، یعنی دوره هخامنشیان و دوره ایران قبل از اسلام؛ چون می‌خواستند از هزار و چهارصدسال اسلامی





بگذرند و با نوعی جهش به دوره ایران باستان برسند.

متأسفانه بعد از انقلاب، تاریخنگاریهای آن دوره، در قالبهای دیگری زنده شد. در دوره قبل از انقلاب و در اوایل انقلاب، فقط نام دو تن از رهبران مشروطه و عکس دو نفر از آنها، یعنی مرحوم آیت‌الله بهبهانی و طباطبایی که هر دو از بزرگان بودند، در کتابهای درسی انعکاس قابل توجه یافت. ولی امروز می‌دانیم که در مشروطه، رهبرانی که مؤثرتر بوده‌اند و در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی عمیقتر از اینها می‌باشند هم وجود داشته است. در اینکه آیت‌الله بهبهانی و طباطبایی هر دو از رجال بزرگ تاریخ ایران بوده‌اند، شکی نیست؛ اما انقلاب مشروطه ارزشهای دیگری هم داشته؛ از جمله جنبه ضدغربی و ضداستعماری آن که این در لایه دوم رهبران انقلاب مشروطه بوده است، مطلبی که همه رهبران مشروطه به آن پی نبرده بودند. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و یا مرحوم حاج آقانوورالله اصفهانی و برخی علمای نجف از آن افرادی بودند که متوجه این لایه دوم شدند. بسیاری از رهبران محلی و منطقه‌ای مشروطه هم اینچنین‌اند. مورخان سکولار، دوره مشروطه را منحصراً به دو جناح تقسیم می‌کردند: جناح آزادیخواه ضد محمدعلیشاه ضد استبدادی طرفدار انگلیس و جناح استبداد وابسته به روس؛ یعنی در تقسیم‌بندی آنها، هر کس مشروطه‌خواه و انگلیسی نبود، حتماً متمایل به روسها و طرفدار استبداد بوده است.

امروز به طور علمی می‌توانیم بگوییم که ما آن قالب‌ها را مورد نقد قرار می‌دهیم. با نگاه دقیقتر به این

قالبها، متوجه می‌شویم که در جناح مستبدین، اشخاص مختلفی بوده‌اند و در جناح مشروطه‌خواهان هم می‌توان چهارپنج خط و تفکر فقط در گروه روحانیت می‌توان تحقیق و رده‌بندی نمود. در بین این دو جناح روحانیت و روشنفکران،



دهها حزب و گروه و شخص هم می‌توان یافت که جنبه‌های بینابینی‌شان خیلی زیاد بوده است.

در همان قالبهای دوره مشروطه هم می‌توان جناحهای اصیل مشروطه‌خواه، آزادیخواه ضد استبدادی و ضد استعماری



را شاهد بود، مثل مشروطه نجف که در کمتر کتابی به طور جدی و در موضع اصیل دینی و ضدغربی و با گرایشهای مردمی، اسمی از آنها برده شده است. در جنگ جهانی اول، ورود اکثر روزنامه‌هایی که در کریلا و نجف علیه انگلستان و استبداد همزمان و توأمان مطلب می‌نوشتند، به ایران ممنوع می‌شود و انگلیسیها وقتی وارد عراق می‌شوند، دنبال گردانندگان این جراید بوده‌اند؛ ولی از طرفی، در همان زمان جناحهای مشروطه‌خواه طرفدار

خودشان را در ایران تقویت و تأیید می‌کنند. به عنوان مثال: وقتی می‌خواهند

امثال تقی‌زاده را بزرگ کنند، می‌گویند ضد روس و ضد استبداد است؛ در صورتیکه در همان زمان، رجالی بودند که ضد روس و در عین حال ضد انگلیسی و ضدغربی و ضد استبدادی هم وجود داشته است. و اینها اگر مطرح می‌شدند، امثال تقی‌زاده‌ها آنطور در تاریخ بزرگ نمی‌شدند. مورخان آن دوره، این جریانهایی اصلی مشروطیت را به عمد فراموش کردند و برخی مورخان دوره بعد از انقلاب هم به دلیل اینکه وامدار آن جریانات غرب‌گرا بودند، حاضر نشدند به اینها بها بدهند.

#### ۸- نقدی بر مآخذشناسی و ارجاع نویسی تاریخی

کتابهایی که در اوایل انقلاب اسلامی نوشته شده، کتابهایی را ماده تاریخ قرار دادند که تحلیل تاریخی بودند، نه ماده تاریخ. بعنوان مثال، کتاب *حیات یحیی* نوشته یحیی دولت‌آبادی را نمی‌توان ماده تاریخ قرار داد، چرا که یحیی دولت‌آبادی منسوب به فرقه بابیه و نویسنده آن جزو رؤسای فرقه ضالّه بوده و کتابش هم کتابی با دیدگاه سکولار و نه تنها غیر دینی که ضد شیعی است. این کتاب بعد از انقلاب، تجدید چاپ شد. در اول کتاب عکس یحیی دولت‌آبادی با لباس روحانیت مشاهده می‌شود و وقتی کتاب را مورد دقت قرار می‌دهیم، می‌بینیم به میرزای شیرازی و مدرس و شیخ فضل‌الله نوری و سید محمد کاظم یزدی و بسیاری از علما، اهانت کرده و ناسزا می‌گوید. به کتاب چنین شخصی قطعاً نمی‌توان استناد کرد. دولت‌آبادی که خود در وقایع آن زمان درگیر بوده و موضع داشته نمی‌تواند منبع استناد تاریخی قرار گیرد. دختر او جزو اولین بانوان



بی‌حجاب و منادیان کشف حجاب در ایران بوده است. وی از افرادی است که بشدت از اصلاحات رضاخان تمجید می‌کند؛ و وقتی به اروپا می‌رود، در کنگره صهیونیستها شرکت داشته است. با این سابقه خرابی که این فرد داشته، چگونه می‌توان پذیرفت که کتاب او، امروز ماده تحلیل تاریخی قرار بگیرد؟ این کتاب نه یک سند تاریخی است و نه نویسنده آن فردی بوده است که وضع و سوابق خوبی داشته باشد. متأسفانه الآن اینطور رایج شده است که معمولاً در آخر هر مقاله‌ای، نام دهها کتاب را در پاورقی عنوان می‌کنند و خوانندگان کم اطلاع فکر می‌کنند اینطور استناد دادن دلیل بی‌شبهه بودن مطالب و محتوای آنهاست و ذکر پاورقیهای متعدد را، دلیل بر صحت استنادهای نویسنده می‌گیرند، در حالیکه که خود صورت مسئله اشکال دارد.

**۹- گرایشات بین‌رشته‌ای با «ماده تاریخی» و صورت «علوم غیرتاریخی» و نقد رویکردهای ناصواب**  
نکته مهم دیگر که بایستی در نقد کتب تاریخی بخصوص بعد از انقلاب مورد توجه قرار گیرد شاخه‌ها و فروعاتی است که در تاریخ نگاری سکولار پیدا شده است. بعنوان مثال:

الآن جریان چپ و ایران‌شناسی غربگرایانه شاید به آن صورت سابق نباشند؛ ولی بنظر می‌رسد که گروهی از روشنفکران، التقاطی از مواد تاریخی آن دو گروه را انتخاب کرده‌اند و سعی می‌کنند اینها را در قالبها و نظریات جامعه‌شناسی و نظریه‌ها و اندیشه‌های سیاسی جدید و بصورت تحلیل پیچیده‌تری ارائه دهند و تاریخ ما را به نحو متجددمآبانه تحلیل کنند و همان حرفهای سابق را در قالبهای جدید دوباره مطرح کنند و این مسئله البته فریبنده و گمراه کننده است.

امروز در مباحث «نوسازی و توسعه»، این انحراف دقیقاً به همان صورت و با همان مواد کار، قابل بررسی و دقت است مورخین و اشخاص دقیق با تعمق جدی تاریخی در این قسمت باید نقدی جدی داشته باشند. متأسفانه این جریان در دانشگاههای ما در رشته‌های علوم سیاسی و علوم اجتماعی و حتی تاریخ، کم‌کم رشد نموده است. این نوشته‌ها، نسبت به متون قبلی پیچیده‌تر و با التقاطهای ظریفتری همراه است و کمتر می‌توان به اشکالات آن پرداخت. این جریان همچنین از طریق مطبوعات جدید پخش شده و متأسفانه بعضی از اینها در مجموعه‌های تخصصی تاریخی ما که از مراکز و بنیادهای رسمی تاریخنگاری منتشر می‌شوند حضور فعال داشته‌اند. دانشگاهها در مقاطع تحصیلات تکمیلی پایان نامه‌های دانشگاهی کارشناسی ارشد و

رساله‌های دکترای گاه از این جریان‌ها اثر می‌پذیرند؛ و اینها بعداً منشاء یک سلسله کج فهمیها و سردرگمیهای فکری و اجتماعی خواهند شد که تشخیص و کالبدشناسی اینها هم بعدها بسیار مشکل خواهد بود. بنظر می‌رسد که باید این جریان را بصورت منطقی، هم در ماده تاریخ، هم در صورت تاریخ و هم در فضاهای جدیدی که ایجاد می‌کنند، نقد نمود و با آن برخورد علمی داشت. باید به بعضی از مراکز اسناد رسمی کشور، هشدار داد که بجای ترویج این خط و مسیر تحمیلی، بهتر است سنتهای تاریخی اصیلتری را که ما خود دارا هستیم، بررسی و تفسیر کنند و صرفاً به شعار تاریخ علمی اکتفا نکنند، بلکه با یک نوع محاوره عمیقتر، این حرکت را که امروز بصورت پیچیده‌ای از سوی غرب و تحصیلکردگان غرب ترویج می‌شود، نقد کنند.

امروزه در نوشته‌های تاریخی جدید شاهدیم که در آنها از برخی از جریانات سکولار غربی اعاده حیثیت می‌شود. این افراد، این روزها این بحث‌ها را در دانشگاهها بخصوص در رشته‌های علوم سیاسی و تاریخ مطرح می‌کنند که نمی‌توان ملاکی به نام خدمت و خیانت داشت؛ بلکه هر رژیم و هر دستگاهی، ملاک خدمت و خیانت را خود تعیین می‌کند به نظر، این شعارها و خط تحلیلی ترویج، «نسبیت ارزشها» است. نسبیت ارزشها در حوزه تاریخ‌نگاری، خطر بزرگی است که ما را از داشتن «وجدان تاریخی» محروم می‌کند و باعث می‌شود که بسیاری از سیاستمداران و کسانی که در پست‌های اجرایی امور بوده و هستند، به ذهنشان بیاید که مفهوم خدمت و خیانت در آینده به نحوی لوٹ می‌شود، پس می‌شود با دقت و ظرافت حرکت ننمود. با توجه به این خط سیر باید تاریخ آینده را علاقه‌مندان و دردمندان بنویسند، نه آن جریان سکولار و التقاطی و جریانهای که می‌خواهند خود را به غرب نزدیک کنند. ارزشهای ملی و مذهبی و استقلال خواهانه و هویت‌زا را کم رنگ کرده در پرتو مسائل فرعی از بین ببرند. در تاریخ‌نگاری و وجدان تاریخی ما باید به نقطه‌ای برسیم که تیغ تند انتقاد نیروهای مسلمانی که به غرب و به استعمار حساسیت دارند، در قالب تاریخ‌نگارهای آینده، بر نوشتارها و اعوجاجات و التقاطات آنان فرود خواهد آمد. متأسفانه در بسیاری از مسئولین و مدیران اجرایی کشورمان بخصوص در دانشگاهها، ترس و وحشتی را می‌بینیم؛ به عبارت دیگر، اینها احساس می‌کنند که تاریخ آینده را روشنفکران یا سکولارها می‌نویسند و از این رو می‌خواهند در تاریخ آینده‌ای که آنها می‌نویسند، خود را آدمهای موجهی جلوه دهند، یعنی می‌کوشند به گونه‌ای عمل کنند که خودشان را از تیغ تند انتقاد و نیش قلم





آنها در امان دارند و در منظر آیندگان که حوزه خطاب مورخان سکولار است و آنان فکر می‌کنند همان وجدان ملی است، موجه باشند. این یک اشتباه بزرگ است. انشاءالله جریان تاریخنگاری اصیل اسلامی در این انقلاب رشد می‌کند و قضاوت نهایی را در وجدان عمومی جامعه شیعه، مورخان مسلمان خواهند کرد. همانطوری که این جریان در بطن حوزه‌ها و محافل مردمی و دینی طی سالیان حاکمیت استبداد پهلوی نگذاشت اصالتها و ارزش‌ها و جایگاه‌های حقیقی تاریخ به طور کلی به دست تجاوز و غبار نسیان سپرده شود و زحمات و کنایه و رمزهای نوشتاری آنان بعد از انقلاب سر نخ‌های مهمی را به ما در ارائه فصول جدید ارزانی داشت.

### ۱۰- تکوین افق‌های جدیدی و آزمون‌های علمی در سنت اسلامی تاریخ نگاری ایران

اما بصورت علمی اگر بخواهیم یک جریان اصیل و بومی در سنت تاریخ نگاری معاصر داشته باشیم و اگر بخواهیم درست جلو برویم، تکلیف نخست ما این است که ماده تاریخ خود را اصلاح و اسنادی را که در این مقاطع زمانی هست درست ارائه دهیم، طبقه‌بندی علمی و حقیقی کرده و از عوامل تحریف، پالایش کنیم. امروز براحتی می‌توانیم درباره انقلاب اسلامی، نقاط حساسی را مشخص کنیم و سرفصلهای تاریخ خود را براساس مقاطع مهم بومی و ارزشی خود، شناسایی کرده و به مواردی که در آن دوره به آنها توجهی نداشتند و مورخان غیردینی اصلاً به آن توجه نمی‌کردند، عنایت جدی داشته باشیم. در شناسایی سرفصلها، امام راحل اندیشه‌های زیادی دارند و حتی اظهار داشته‌اند که اگر می‌خواهید تاریخ سده اخیر ایران را بخوانند، از شیرازی شیرازی شروع کنید. این درسی است که امام بعنوان یک متفکر تاریخ شناس، و با تجربه سیاسی و ناخودآگاه و جریان‌شناس اصرار می‌دارد و می‌خواهند اصالت‌ها را به ما گوشزد کنند. امام هم‌چنین از جریان‌ات، خصوصاً و ظرافتهایی صحبت می‌نمایند که از نظر تاریخی قابل توجه است

اما الآن جریانی هست که تاریخ معاصر ایران را از مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی شروع می‌کند شخصیت سیدجمال علی‌رغم ارزشهای زیادش، درمقابل شخصیت میرزای شیرازی، در حیلی از مواقع محو است. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، یکی از سرفصلهای مشروطه است و امام هم روی ارزشهای ایشان دست می‌گذارد؛ یا در دوره رضاخان اسم تعدادی از علما و بزرگان را می‌آوردند و روی آنها تأکید می‌کنند. از آیت‌الله حائری مؤسس حوزه گرفته تا مرحوم مدرس و حاج آقا نورالله اصفهانی و شیخ محمدتقی باقی و سید صادق



تبریزی و علمای دیگر که هنوز ابعاد شخصیت، ارزشهای تاریخی آنان بعد از دو دهه از شروع انقلاب به درستی نوشته و منتشر نشده است.

امروز قیامها و نهضتهایی مطرح هستند که قبلاً مطرح نبودند. امروز وقتی به قضیه «گریبایدوف» نگاه می‌کنیم، با توجه به قضیه ۱۳ آبان و اشغال لانه جاسوسی، ارزشهایی را در آن می‌بینیم. در واقع، یک روز مردم تهران بر اثر فشاری که قرارداد ترکمن‌چای بر آنها وارد آورده بود و به جهت نفرتی که از رفتار متکبرانۀ سفیر روس داشتند، و مسأله ناموس، که بهانه‌ای در این ماجرا شد، به سفارت روس ریختند و همه مأمورین سیاسی روس را کشتند. برخی مورخان دوره بعد سعی کردند از این کار، اعلام برائت کنند و بگویند که این، حرکت کوری بود که تعدادی متعصب آن را انجام دادند. اما امروز می‌توانیم آن را یک حرکت مثبت و با ابعاد ملی ارزیابی کنیم. البته نقطه ضعف هم در هر حرکتی وجود دارد که شاید در مقایسه با قیام تنباکو بتوان آن را شورش بحساب آورد؛ ولی به هر حال، وقتی این وقایع را پشت سرهم می‌گذاریم، تصویر روشنی از تاریخ ایران بدست می‌آید.

با مراجعه به عصر بی‌خبری، پی می‌بریم که مورخان سکولار، مرحوم حاج‌ملاعلی کنی را که از علمای بزرگ و ضدفراماسون و ضد قرارداد رویتز بوده است، فردی فئاتیک و متعصب مطرح می‌کنند. مرحوم سید شفتی از علمای بزرگی است که در قضیه هرات و در قضایای ضدانگلیسی، نقش مهمی داشته؛ اما برخی مورخان سکولار در کتابهای شهریور ۱۳۲۰ به بعد، به ایشان حمله می‌کنند و به ایشان می‌گویند





«سید خونریز»، چراکه او به خاطر نفوذ دینی و غیرت اسلامی اجرای حدود شرعی بی‌امان ما امروز به ایشان به آن دید منفی و ضددینی نگاه نمی‌کنیم. همین موارد و مشابه آن، دربارهٔ نقش سایر علما در جنبش مشروطه، عنوان شده است و با مواد تاریخی ضعیف دست‌چندم به مرحوم حاج‌ملاعلی کنی و مرحوم سیدشفتی و آقاجنقی اصفهانی و بسیاری از علما و بزرگان حمله می‌شود. مرحوم آقای دکتر عبدالهادی حائری نیز علیرغم نوشته‌های محققانه خود، در این خصوص دارای نقاط ضعف علمی بسیار است و دیدگاه یک طرفه و متأسفانه گاه مغرضانه وی باعث نوعی آشفتگی جدی در شناخت نقاط عطف تاریخی و ارزشهای ملی و دینی شده است. باید در این زمینه، هوشیاری زیادی بخرج دهیم تا دوباره تاریخ گذشتهٔ ما را با ملاکهای بیگانه ننویسند؛ و به هر حال باید قالبهای اندیشهٔ سیاسی و نظریه‌های جامعه‌شناختی بومی و ملی و مذهبی خود را در این تحلیلها بکار ببریم.

روشی که متفکر مسلمان ابن‌خلدون بکار گرفته بود، شاید با قدری وسعت دید، برای امروز جامعهٔ اسلامی و تمدن جدید اسلامی مفید باشد. یعنی در مرحلهٔ اول خود تاریخ را در شرایطی که هست، بررسی کنیم. در مرحلهٔ دوم به نقد تاریخی بپردازیم و سره را از ناسره تشخیص بدهیم و لااقل آن قله‌های اصلی را بشناسیم. و در مرحلهٔ سوم، با استفاده از این عناصر، به نوعی «اندیشهٔ تاریخی» در قالب «فلسفهٔ تاریخ» برسیم؛ و قالب‌بندیهای تاریخی خود را براساس «اعتلا و انحطاط» شکل دهیم و حتی این مباحث جدید مثل تجدد، سنت، نوسازی، توسعه و مدرنیسم و بسیاری از این مفاهیم را در قالب آن اندیشهٔ تاریخی اسلامی، در یک نگرش جدید، بازیابی کنیم. اما در ایران به فلسفهٔ تاریخ بهای زیادی داده نمی‌شود و این مبحث در خود رشتهٔ تاریخ هم ارزش زیادی ندارد و عقلانیت و قانون‌مندی در نزدیکی بین فلسفه و تاریخ به درستی وجود ندارد. روح پوزیتیویستی و سطحی‌نگری ایران‌شناسان و تحصیلکردگان از فرنگ برگشته همچنان حضور خود را در ادامهٔ این سطحیت تاریخ‌نگاری بطور محسوس نشان می‌دهد الآن ادعای فضل و برتری در کارهای تاریخ به این صورت بروز کرده است که مرتباً پاورقی و ارجاعات بیشتری می‌دهند. گاه در یک صفحهٔ کتاب، پنجاه ارجاع داده می‌شود. ارجاع‌دادن، کار بسیار درستی است؛ ولی ارجاع، زمانی ارزش بیشتری پیدا می‌کند که ابتدا نقدی بر منابع صورت گیرد و در یک زمینه‌سازی کلی‌تر، حرف اصلی مطرح شود، و آنگاه این ارجاعات، مشکلی را

حل نمی‌کند. زیرا در بعضی اوقات، مواد یک طرفه و غیر مستند کتب تحلیلی دهه‌های قبلی تاریخی ممکن است همه چیز را به هم بزنند ولی محقق متوجه نشود که در کجا اشتباه کرده است. امروز می‌توان حالت بین رشته‌ای جدیدی از تاریخ، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بوجود آورد. یعنی می‌توان کاری را که ابن‌خلدون در چندین قرن پیش شروع کرد، به‌نحوی، دوباره در تاریخنگاری و مباحث علوم اجتماعی آغاز کرد. بنظر می‌رسد در این زمینه کارهای مفید و در خور توجهی هر چند کم صورت گرفته است؛ از جمله استاد مطهری، فتح‌بابی در فلسفه تاریخ داشتند و به رگه‌هایی از فلسفه تاریخ اسلامی از دیدگاه فلسفی هم رسیده‌اند که امروزه می‌تواند شروع مناسبی باشد. در هر حال، گرایشهای بین‌رشته‌ای و تجارب علمی تاریخ تمدن اسلامی می‌تواند آغاز خوبی باشد؛ ولی همه اینها تا زمانی ثمربخش خواهد بود که در نگرشی جدید و تفسیری نوین در دستگاه ذهنی منسجم و منظم بتواند پاسخگو و بارورنده بخشهایی از علوم اجتماعی و علوم سیاسی و تاریخی ما باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی